

گوئتر گراس شهرت خود را مدیون رُمان طبل حلبی است؛ در کنار موش و گربه و سال‌های سگی، یکی از سه گانه‌های دانسیگ؛ اما معروف‌تر از همه و تنها رُمانی از او که براساس آن فیلمی سینمایی ساخته شد. «فولکر شولوندورف»، فیلمساز نامدار آلمانی که پیشتر رُمان آبروی از دست رفته کاتارینا بلوم هاینریش بل را ساخته بود، در سال ۱۹۷۹ میلادی طبل حلبی را ساخت. دیگر رُمان‌ها و داستان‌های او هم کمابیش بر شهرت جهانی او افزوده‌اند. اندکی هم به نقاشی قورباغه و خرچنگ و سفره‌ماهی و موش و گربه‌های خود می‌بالد و مجسمه‌هایی که خود ریخته و تراشیده است؛ سرگرمی ساعات فراغت او؛ آنچه در ابتدا بیشتر برای طرح روی جلد کتابهایش فراهم آورده بود و حالا جنبه‌ای دیگر از شخصیت هنری او را نشان می‌دهد. نوبل ادبیات را هم در سال ۱۹۹۹ میلادی به او دادند تا در کنار «تئودور مومزن» (۱۹۰۲)، «رودولف اویکن» (۱۹۰۸)، «پاول هیزه» (۱۹۱۰)، «گرهارد هاوپتمان» (۱۹۱۲)، «توماس مان» (۱۹۲۹)، و «هاینریش بل» (۱۹۷۲)، هفتمین نویسنده آلمانی باشد که این جایزه به او تعلق می‌گیرد.

اما اولین اثری که از او منتشر شد، نه رمان بود و نه مجموعه داستان‌های کوتاه، بلکه دفتر شعری بود بل‌هنوان برتری‌های مرغان بادی که گراس در سال ۱۹۵۶ میلادی به چاپ رساند؛ یعنی درست سه سال پیش از انتشار رُمان طبل حلبی. جالب آنکه از این دفتر شعر در طول سه سال فقط ۷۰۰ نسخه به فروش رسید. ولی پیداست که بعد از شهرت یافتن

گراس، این دفتر شعر نیز همانند دیگر آثار او بارها تجدید چاپ شد. اما جالب‌تر آنکه گراس زمان طبل حلبی را پیشتر از انتشار دفتر شعرش، یعنی در سال ۱۹۵۴ میلادی به پایان رسانده بود، ولی هیچ ناشری حاضر نبود آن را منتشر کند. پنج سال طول کشید تا ناشری نشر و پخش آنرا متقبل شود و به این ترتیب نخستین چاپ این رمان، تاریخ سال ۱۹۵۹ میلادی را در شناسنامه خود دارد و مهر «بهترین اثر» او را بر پیشانی.

شخصیت اصلی رمان طبل حلبی اسکار ماتسرات، طبال شهر دانتسیگ است که از درون رجم مادرش می‌دانست و در سه سالگی دریافت که نه می‌خواهد سیاستمدار شود و نه به هیچ وجه بقال (پدر گراس بقال بودا). چنین بود که در سن سه سالگی خود را از پله‌های خانه به پائین پرتاب می‌کند تا از رشد خود جلوگیری کند و همچنان کودک سه ساله‌ای باقی بماند؛ از همان لحظه هم طبل حلبی کهنه‌ای به دست می‌گیرد تا در هر فرصتی بر آن بکوبد و از این طریق فاصله‌ای میان خود و بزرگسالان کوتاه‌فکر پیرامونش ایجاد کند. او تا سی سالگی رشد بدنی نمی‌کند و به کوتوله‌ای مضحک می‌ماند که هر چند رشد جسمانی نداشته است، اما رشد عقلانی او چند برابر دیگران است.

اوایل دهه پنجاه از سده بیستم میلادی است و این «کودک سی ساله»، مرد جوان گوزپشتی شده است که ظاهراً دچار اختلال روانی است و در آسایشگاه روانی شهر بستری است. گراس به سراغ اسکار می‌رود تا با بازگو کردن داستان زندگی او و خانواده‌اش، نه تنها رویدادهای تاریخی دو دهه پرتلاطم از تاریخ آلمان در نیمه اول قرن بیستم را در خاطره‌ها زنده نگاه دارد، بلکه ادبیات داستانی آلمان پس از جنگ را نیز بار دیگر جهانی کند و اسکار؟ او هم مثل آن است که می‌خواهد با قلم گراس جایگاهی برای خود در عرصه ادبیات جهان دست و پا کند و به شخصیت اسطوره‌ای مدرنی تبدیل شود. او داستان زندگی خود و خانواده‌اش را بی‌پرده بازگو می‌کند. آغاز رمان سال ۱۸۹۹ میلادی است و اسکار داستان زندگی‌اش را با ماجرای آشنایی پدر بزرگ و مادر بزرگ مادری‌اش و چگونگی بسته شدن نطفه مادرش شروع می‌کند، که خود کنایه‌ای است به یک اسطوره لهستانی. آنا، زن جوانی که قرار است مادر بزرگ اسکار شود، در حاشیه مزرعه سیب‌زمینی، از کار روزانه فارغ شده و مشغول خوردن سیب‌زمینی‌های داغی است که از دل آتش بیرون می‌کشد. ژاندارم‌های منطقه که مرد جوانی را تعقیب می‌کنند، به آنا برخورد می‌کنند. وقتی از زن جوان سراغ فراری خود را می‌گیرند، نمی‌دانند که او زیر دامن گشاد و رنگارنگ زن پنهان شده است. آنا هم دروغ نمی‌گوید: تاکنون مردی با نام یوزف را که مأموران در جستجوی اویند، ندیده و نمی‌شناسد. ژاندارم‌ها در پاسخ

فقط صدای آه دختر جوان را می شنوند که تکانی می خورد و چشمانش را مثل آن که دارد از حال می رود، آهسته می بندد. به محض رفتن ژاندارم‌ها، آنا با عجله مرد جوان ناشناس را با خود به روستا می برد تا پیش از آن که رسوایی به بار بیاید، همان روز به اتفاق برادرش راهی کلیسا شوند و کشیش محل خطبه عقد آنها را جاری کند. ۹ ماه بعد، آگنس دختر آنا و مادر اُسکار متولد می شود. این تنها صحنه‌ای نیست که گراس از عناصر اروتیک - کمیک سود جسته است؛ آنهم زمانی که این عنصر داستانی در ادبیات جدی جزو محرّمات بود و کمتر به کار گرفته می شد. استفاده از عنصر اروتیک در ادبیات داستانی، حساسیت ذاتی نویسنده را می طلبد؛ وگرنه گل ماجرا به ورطه ابتذال کشانده می شود. گراس در طبل حلبی حریم محرّمات و بسیاری از تابوها را می شکند و متولیان اخلاق کلیسایی را به اعتراض وامی دارد.

اوج زمان دوران تسلط نازی‌ها بر لهستان و سال‌های پرتلاطم جنگ جهانی دوم است. شکار یهودیان و شکستن شیشه‌های مغازه‌های آنان؛ و سپس شکستن شخصیت و شکنجه و کشتارشان اُسکار در نوامبر سال ۱۹۳۸ شاهد است که چگونه گروه‌های شبه نظامی نازی، روی شیشه‌های ویترین مغازه اسباب‌بازی فروشی «زیگموند مارکوس» با خط شکسته می نویسند: «یهودی خوک صفت» بعد هم با پوتین‌های خود شیشه در ورودی را می شکنند و مغازه را به ویرانه‌ای تبدیل می کنند. وقتی که به دفتر پشت مغازه یورش می برند، جسد زیگموند مارکوس را روی صندلی، پشت میز کارش می بینند در حالی که لیوان نیمه خالی آب جلوی او قرار دارد. حال اُسکار نمی داند از این پس طبل حلبی خود را برای تعمیر به کجا ببرد.

تا پایان جنگ هنوز چند سالی مانده است. اُسکار شانزده ساله شده است ولی هنوز سه ساله به نظر می رسد. همبازی او ماریا، دختری است که یک سال از او بزرگ تر است. وقتی ماریا حامله می شود، اُسکار مطمئن است که او پدر نوزاد نازاده ماریاست؛ حتی وقتی ماریا را با پدر خود همبستر می بیند. همبازی او حالا نامادری اوست. اُسکار اما قصد سقط جنین ماریا را در سر می پروراند؛ موفق نمی شود و با گروهی از دلّک‌های دوره گرد آشنا می شود و همراه آنها به فرانسه می رود. نیروهای متفقین در سواحل نورماندی پیاده می شوند و پایان جنگ نزدیک است. اُسکار دوباره به خانه برمی گردد. همزمان با شکست آلمان هیتلری و سقوط رایش سوم و پایان جنگ در اروپا، دوره جدیدی در تاریخ معاصر این قاره آغاز می شود. جالب آنکه با پایان این دوره نشانه‌هایی از رشد جسمانی نیز در اسکار ظاهر می شود؛ ولی رشد عقلی و روانی او دچار اخلاص

می‌شود!

رُمان طبل حلبی حافظه تاریخی ملت آلمان است در دورانی پرتلاطم؛ و اسکار کودکی دگرگونه که با طبل خود ناهنجاری‌های این دوران را در خاطره‌ها زنده نگاه می‌دارد. طبل حلبی فقط داستان «دیگرگون بودن» نیست، بلکه ماجرای تلخ رفتار جامعه‌ای ناهنجار است با آنان که دگرگونه‌اند. گراس با خوانندگان رُمان طبل حلبی مستقیماً حرف نمی‌زند و اظهار نظری نمی‌کند؛ فقط جزئیات واقعیت‌ها را از زبان اسکار بازگو می‌کند. کج‌نمایی گروتسک‌ها و خیالپردازی‌های آشکار نیز چیزی از دقت این واقع‌گرایی نمی‌کاهد. گراس تصور دوران و تحولات دهه‌های ۳۰ تا ۵۰ قرن بیستم را از زبان اسکار، شخصیت مرکزی داستان، به تصویر کشیده است؛ «کودکی» که رشد طبیعی نداشته و ظاهراً تحولی در او صورت نگرفته است؛ قورباغه‌ای که دگردیسی او در لحظه‌ای معین متوقف شده است. گراس به اسکار هیأت یکی از قورباغه‌های طرح‌های سیاه قلم خود را داده است و چشم‌انداز او هم به جهان و انسان‌های پیرامونش، چشم‌انداز قورباغه‌ای است که نه ایدئولوژی می‌شناسد و نه تابع ضوابط و معیارهای اخلاقی است. اسکار ماتسرات ناهنجاری‌های زمانه خود را از منظر طبیعت ناهنجار خود می‌بیند و بر طبل حلبی خود می‌کوبد و بر سرکوی و بازار جار می‌زند. او در صحنه‌ای ضرب‌آهنگ مارش نازی‌ها را با کوبیدن ناهمگون بر طبل خود برهم می‌زند. در واقع تحولات تاریخی و اجتماعی از زبان کسی بازگو می‌شود که نقشی پیرامونی در جامعه دارد و در او تحولی ایجاد نشده است. رشد ناهنجار اسکار شاید کنایه‌ای باشد به تحولات ناهنجار سال‌های سلطه فاشیسم بر اروپا.

اما مشکل طبل حلبی این است که با آنکه در کلیت خود در ژانر (نوع) رُمان تحولی می‌تواند جای گیرد که قرار است تحولات شخصیت اصلی داستان را دنبال کند، ولی شروع آن هم‌زمان است با توقف تحول در ساخت آگاهی اسکار ماتسرات. از این رو اسکار زندگی دوگانه‌ای را طی می‌کند؛ نظیر «پارسیفال» که بارها در این رُمان از او نام برده می‌شود. گوتر گراس در رُمان طبل حلبی با زبان ایهام و استعاره، دوره‌ای پرآشوب و فاجعه‌بار از تاریخ اجتماعی اروپای مرکزی را به ثبت رسانده است؛ اما طبل حلبی به هیچ وجه رُمانی تاریخی نیست و گراس به راه نویسندگان رُمان تاریخی نرفته و به ثبت داده‌های تاریخی و واقعیات مسلم دست نزده است. این رُمان، رُمانی گروتسک است. گراس خوانندگان رُمانش را به ساده‌خوانی عادت نمی‌دهد. زبان استوار و نمادین و تغییر لایه‌های بیان داستان و پیش از همه، تصویرسازی‌های دقیق و نفس‌گیر، به رمان جذابی

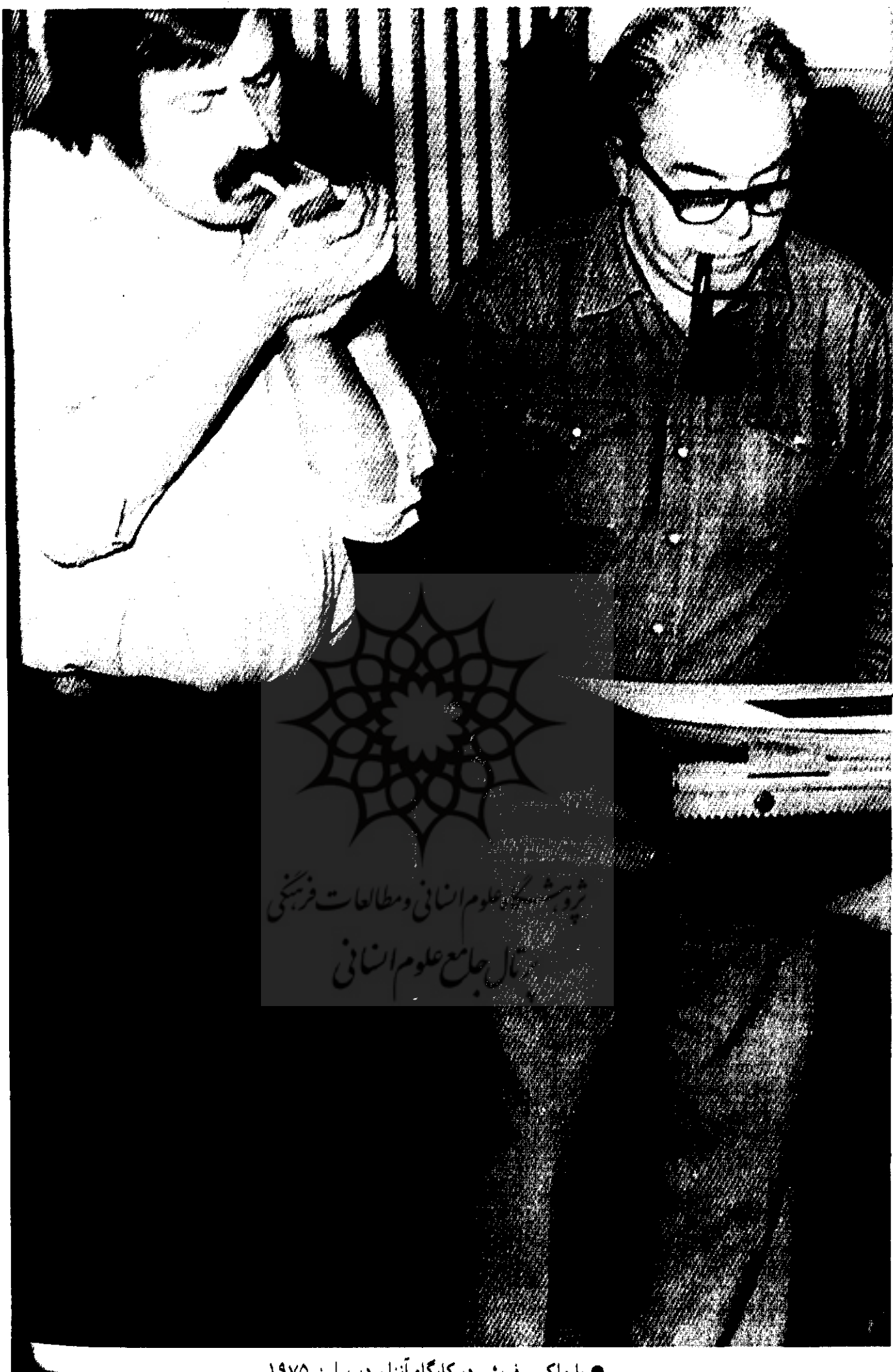
خاص بخشیده است. با آنکه تصویرسازی آگاهانه و شرح جزئیات تا حد وسواس دقیق است، اما همه در خدمت نشان دادن تمام واقعیت‌ها ایستاده‌اند و نمادها نیز - مثلاً طبل حلبی - در برخورد با واقعیت، رابطهٔ متافیزیکی خود را از دست می‌دهند و به یاری درک بهتر نشانه‌های تجربی می‌آیند. نه زبان نویسنده قالبی است و نه درونمایه ژمان کلیشه‌ای؛ فقط گهگاه تصاویری شاعرانه و لبریز از صلح و صفا در فضایی ناهمگون، از میان سطور سر بیرون می‌کنند که کمابیش به کلیشه‌های رایج نزدیک است. اما پیش از آنکه گمان خواننده تأیید و تقویت شود، گراس، درست به موقع، دست ما را می‌گیرد و از این صحنه بیرون می‌برد.

پی‌رنگ ژمان طبل حلبی نه تنها توالی ماجراهای کوتاه (اپیزودها) بلکه تداخل و رابطه آنها با یکدیگر را هم در ساختاری متنوع و پویا نشان می‌دهد. سبک و زبان گراس در این ژمان به رغم نوآوری‌های بسیار، تکیه بر سنت ژمان‌نویسان اروپایی دارد. اما در شکستن تابوها از پیشینیان خود پیشی گرفته است.



انتشارات علمی و فرهنگی منتشر کرده است:

- تاریخ هرودوت / جیمز آلن استوارت اونز / غ. وحید مازندرانی
 - مهمان نامه بخارا / فضل‌الله بن روزبهان خنجی / به اهتمام منوچهر ستوده
 - عالم آرای شاه اسماعیل / با مقدمه و تصحیح و تعلیق: اصغر منتظر صاحب
 - تاریخ ادبیات روس (جلد اول و دوم) / ویکتور تراس / علی بهبهانی
 - نسترن در دربار ناصری / نجیبه نعمتی
 - حکمت در دوران شکوفایی فکری یونانیان / فریدریش نیچه / کامبیز گوتن
- انتشارات علمی و فرهنگی - خیابان آفریقا - چهارراه حقانی (جهان کودک) کوچه کمان -



پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال چهارم علوم انسانی